

جهان‌شمولی برآمده از جزءها: دیدگاه‌های اسلامی نسبت به انسان و اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد

اشاره: کنفرانس بین‌المللی «جهان‌شمولی برآمده از جزءها: دیدگاه‌های اسلامی نسبت به انسان و اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد» با حضور بیش از ۶۵ شرکت‌کننده و ناظر از کشورهای غربی و از آسیا و آفریقا (از جمله سوئیس، کانادا، انگلستان، امریکا، فرانسه، آلمان، استرالیا، ایران، الجزایر، آفریقای جنوبی، پاکستان، ترکیه، تونس، فلسطین، سوریه، سودان و مصر) از بیست و چهارم تا بیست و ششم ماه می ۱۹۹۶ در دانشگاه پرینستون در ایالت نیوجرسی امریکا برگزار شد. هدف اصلی این گزارش ارائه شرح مختصری از مبانی نظری، فرضیه‌ها و نتیجه‌گیریهای دو دیدگاه مخالف و موافق جهانی کردن حقوق بشر است که در گردهمایی مذکور مورد بحث و انتقاد قرار گرفتند.

- سؤالات از پیش تعیین شده برای گفت‌وگو و بحث در کنفرانس مذکور عبارت بودند از:
۱. «حقوق بشر» بر مبنای مفاهیم بشر و حقوق قرار دارد؛ آیا ممکن است در خصوص این دو مفهوم نظریاتی جهانی به وجود آوریم؟
 ۲. چگونه می‌توانیم با توجه به گوناگونی مذهبی و فرهنگی، دشواری امر جهانی کردن حقوق بشر را توضیح دهیم؟ چگونه می‌توانیم تفاوت‌های موجود بین جوامع و از جامعه‌ای به جامعه دیگر را توجیه کنیم؟
 ۳. با این تفاوت‌ها چگونه باید مواجه شد؟ آیا می‌توانیم آنها را براساس معیارهای جهانی مورد

قضاوت قرار دهیم؟ مزایا و نقاط ضعف محتمل چنین رهیافتی چیست؟ آیا رهیافت بدیلی وجود دارد؟

۴. محدودیتهای تاریخی و تجربی اجرای جهانگیر حقوق به اصطلاح جهانی (یعنی طبقه اجتماعی، نژاد، جنسیت و قومیت) را چگونه می‌توانیم توجیه کنیم؟

۵. آیا جهانی کردن حقوق بشر و حقوق غیربشر از سنتهای خاص ممکن است؟ اگر بلی، چگونه؟

۶. با اقلیتهای مسلمان در جوامع غیرمسلمان چگونه باید رفتار شود؟ و آیا باید همان نوع رفتار برای فرقه‌های اسلامی در اقلیت در ممالک اسلامی در نظر گرفته شود؟

۷. حقوق غیرمسلمانانی که در درون جوامع اسلامی زندگی می‌کنند (آن‌طور که خود در سر می‌پرورانند) چگونه می‌تواند تضمین و حفظ شود؟

۸. و بالاخره، چگونه می‌توانیم آزادی وجدان را برای مسلمانانی که در جوامع اسلامی به سر می‌برند تضمین کنیم؟ آیا یک مسلمان می‌تواند اسلام را به قصد پذیرش مذهبی دیگر ترک کند؟ دو نظر متضاد عمده نسبت به جهانی کردن حقوق بشر در کنفرانس مطرح شد: الف. نظر مخالف مطلق بودن اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد و ب. نظر موافق آن. در اینجا، به اجمال به بررسی این دو دیدگاه می‌پردازیم.

دیدگاه الف

گروهی از برگزارکنندگان و شرکت‌کنندگان (عمدتاً از کشورهای مسلمان و غیرغربی) این کنفرانس نظر مساعدی نسبت به بی‌توجهی به خصوصیات فرهنگی ویژه کشورهای مسلمان در بررسی مسئله حقوق بشر نداشتند. عبدالله همدی^۱، رئیس مؤسسه مطالعات فرامنطقه‌ای خاورمیانه، آفریقای شمالی و آسیای مرکزی، که مراکشی‌الاصیل است و نیز جان واتربری^۲، رئیس مرکز مطالعات بین‌المللی، این دیدگاه را چنین توضیح می‌دهند:

بحث داغی پیرامون حقوق بشر و شالوده‌قرارداد اجتماعی در تمام کشورهای اسلامی و در کشورهایی که مسلمانان (معتقد به فرقه‌های مختلف) و غیرمسلمانان تحت حکمرانی نخبگانی

سیاسی هستند که اسلام یا نوعی ایدئولوژی غیرمذهبی را به‌عنوان پایه مشروعیت خود قرار داده‌اند آغاز شده است: غیرمسلمانان ادعای برخورداری از حقوق برابر به‌عنوان شهروند می‌کنند؛ زنان خواهان حقوق برابر با مردان هستند؛ برخی از مسلمانان درخواست حق بیان آزاد نظرها و حق رقابت برای کسب قدرت می‌کنند؛ بسیاری بر اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد و سایر قراردادهای بین‌المللی صحه می‌گذارند؛ در حالی که گروهی دیگر این اسناد را به کلی رد می‌کنند یا از بنیان نظری حقوق بشر (از جمله مفاهیم آزادی فردی و استقلال) انتقاد می‌کنند. مخالفان اعلامیه‌ها و عهدنامه‌های سازمان ملل می‌گویند که این اسناد ریشه در نظام ارزشی خاص غرب دارند و بنابراین، با نظام ارزشی اسلامی سازگار نیستند.

بسیاری از افراد به محدودیتهای جهان‌شمولی اعلامیه اشاره می‌کنند؛ به‌طور مثال، حقوقی وجود دارند که براساس ارزشهای مقام و منزلت انسان، استقلال و آزادی هر فرد در رابطه با دیگران بر مبنای اراده آزاد قرار دارند، اما برخی از گروههای قومی، ملتها و گروههای مذهبی از کسب استقلال و دارا بودن حکومتی - از - خود محروم مانده‌اند. به نظر نمی‌آید که هیچ قاعده جهانی برای پیشبرد حق ایجاد رابطه با دیگران براساس تشکیل جامعه مستقل انسانی در نظام بین‌المللی وجود داشته باشد. محدودیتهای جهان‌شمولی سند اعلامیه حقوق بشر از ارزشهایی مانند فردگرایی، آزادی و تساوی نیز ریشه می‌گیرند. در غیاب اصول و نظامهای مناسب متعادل‌کننده، این ارزشها ممکن است به اقتدارگرایی منتهی شوند. تساوی مفرط می‌تواند به قدرت گرفتن توده‌ای از افراد «برابر» تحت رهبری یک فرد نابغه (یعنی به فاشیسم) منجر شود. جهان‌شمولی حقوق بشر را می‌توان به دو طریق تفسیر کرد: یکی به‌عنوان دستور عملی برای تأمین حداقل حقوق (وسیله امرار معاش، مسکن، خدمات بهداشتی و غیره) برای تک‌تک افراد جامعه؛ و دیگری به‌عنوان مجموعه ترتیبات نهادی طرح‌ریزی شده تا به افراد اجازه دهیم که این حقوق را برای خود کسب کنند. نخستین راه، موجب پیدایش نمونه‌هایی از مدیریت اجتماعی «حقوق» می‌شود که طیفی از دموکراسی تا سوسیالیسم اقتدارگرایانه را دربرمی‌گیرند؛ و راه دوم، لیبرالیسم معتدل تا گونه‌های ستمگرانه داروینیسیم اجتماعی را شامل می‌شود.

متفکران اسلامی غالباً به محدودیتهای جهان‌شمولی مفهوم حقوق بشر اشاره کرده‌اند و مدعی هستند که با انکار حق هر جامعه برای ایجاد نهادهایی مبتنی بر ارزشهای فرهنگی و اخلاقی بومی، چنین مفهومی خود را نفی می‌کند. با وجود این انتقادهای شدید از اعلامیه

حقوق بشر سازمان ملل، هیچ تلاشی جدی و همه‌جانبه برای رفع برخی از محدودیت‌هایی موجود در این اعلامیه به انجام نرسیده است. در واقع، مللی که به اعلامیه‌های سازمان ملل اعتقاد دارند (به‌ویژه قدرتهای غربی) چنان سخن می‌گویند و رفتار می‌کنند که گویی محدودیت‌های جهان‌شمولی حقوق بشر (که تاکنون شناسایی شده‌اند) اساساً وجود ندارند.

طرفداران جهانی بودن حقوق بشر به‌طور آشکار کشورهای غربی بوده‌اند. اعضای کمیته‌ای که مسئولیت تهیه متن اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل را برعهده داشت عبارت بودند از: نمایندگان کشورهای شیلی، انگلستان، استرالیا، چین ملی (یعنی تایوان)، فرانسه، لبنان، آمریکا و شوروی. تایوان و لبنان کاملاً با قدرتهای بزرگ متحد بودند و شوروی به این کمیته ملحق شد بدون اینکه وضع حقوق بشر در جوامع تحت سلطه آن کشور بررسی شود. در سال ۱۹۴۵ ۵۱ کشور عضو سازمان ملل بودند که از میان آنها تنها سه کشور از آفریقا و ۸ کشور از آسیا بود. اکثر ملل آفریقایی و آسیایی در دوره اصلی استعمارزدایی، در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ در آسیا و بین سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ در آفریقا، به این سازمان ملحق شدند. در آن هنگام، تایوان نمایندگی ملت چین را در سازمان ملل برعهده داشت. دو فردی که به‌عنوان نماینده تایوان و لبنان برای شرکت در این کمیته دعوت شده بودند در دانشگاه‌های آمریکا تحصیل کرده بودند و هیچ‌یک از جانب دولت‌های متبوع خود انتخاب نشده بودند و حتی اسنادی را که امضا کردند برای بحث و تبادل نظر در کشورهای خود ارائه نکردند. تمام اینها بدین معنا است که اکثریت کشورهای جهان (آن‌طور که امروز شناخته شده‌اند) هیچ اظهار عقیده‌ای در مورد اولین اعلامیه نکردند و نیز اینکه افراد منتخب به نمایندگی از جانب مردمی که دارای فرهنگ‌هایی کاملاً متفاوت از غرب بودند به‌سختی می‌توانستند به ارزشهای غربی اعتراض کنند. در سالهای بعد، ملل جدیدی به این نهاد بین‌المللی راه یافتند و توانستند آرای خود را به‌طور علنی بیان کنند.

در سال ۱۹۶۶، هنگامی که قرارداد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و قرارداد حقوق مدنی و سیاسی توسط سازمان ملل متحد تصویب شد، بسیاری از ملل آفریقایی و آسیایی استقلال یافته بودند؛ اما، در سطحی کلی، رهبران آنها مفهومی روشن از مواضع فرهنگی ملی خود در اختیار نداشتند و این بار نیز هیچ مجادله رسمی‌ای در درون کشورهای دارای نمایندگی در سازمان ملل درخصوص این مسائل صورت نگرفت. در این باره سؤالات مهمی قابل طرح است:

۱. چه چیزی ملل برتر دنیا را برانگیخت تا پس از جنگ جهانی دوم عهدنامه جدیدی در

مورد حقوق بشر ترویج دهند؟

۲. این مسئله را چگونه می‌توانیم توضیح دهیم با توجه به اینکه قدرتهای غربی استعمارگر، که آشکارا بر مردم مستعمره آمرانه حکومت می‌کردند، از نخبگان محلی مخالف حقوق آزادی و استقلال پشتیبانی می‌کردند؟ چگونه می‌توانیم علت مشارکت شوروی را در تنظیم و امضای این اعلامیه شرح دهیم؟ آیا نظام کمونیستی سازگار با برخی از حقوق (به‌طور مثال، حق دسترسی به غذا، مسکن و عدالت اجتماعی) تصور می‌شد؟

۳. مسئولیت سلطه استعماری در کنار گذاردن غیررسمی سایر فرهنگها از اعلامیه حقوق بشر و حفظ حقوق بشر برای گروهی از مردم به‌طور ضمنی براساس، نژاد، مذهب یا آنچه که درجه والایی از تمدن تصور می‌شد چیست؟

بی‌تردید پیدایش و توسعه این بحث با موقعیتی که در آن ملت-کشورها واحد و بازیگر فعال روابط بین‌المللی هستند مرتبط است. مردم تحت استعمار آشکارا کنار گذاشته شده بودند و بهره‌مندی از منافع حقوق بشر برای آنان تا زمانی که به وضعیت مدرن (یعنی وضع مشابه استعمارگران یا استقلال در قالب یک ملت-کشور) برسند به تعویق افتاده بود. این کنار گذاشتن مردم مستعمرات منافع حقوق بشر را برای افراد محلی محدود می‌ساخت. شاید در اینجا بتوانیم یک «مرض آتنی»^۱ را شناسایی کنیم، زیرا مللی را که لیاقت برخورداری از حقوق بشر را داشتند از سایرین که هنوز این شایستگی را کسب نکرده بودند جدا می‌کردند.

«مرض آتنی» در اینجا به معنای محروم کردن افراد از حقوق سیاسی و برخی کالاهای سیاسی مانند حق رأی، حق انتخاب شدن و غیره - که از بردگان، زنان و وحشیان بربر دریغ شده بود - است. این محروم‌سازی بیشتر بر مبنای آنچه خصوصیات ویژه ذاتی افراد محروم شده فرض می‌شد قرار داشت. تفاوت‌های ذاتی بین اصالت و صفات شخصی این افراد و سایرین، که از حقوق کامل شهروندی برخوردار بودند، مسلم فرض می‌شد. در اینجا، مقصود این نیست که آتن کلاسیک را با کشور - ملت‌های مدرن برابر بدانیم، بلکه می‌خواهیم بر فرضی ضمنی تأکید کنیم که امروزه در بین گروهی از نخبگان و رهبران سیاسی و فکری در اروپا و آمریکا پذیرفته شده است: «مسلمانان ممکن است شایستگی حقوق بشر را نداشته باشند» یا «مسلمانان را

درخصوص طرفداریشان از حقوق بشر نباید جدی گرفت؛ زیرا صفاتی ذاتی که به ارزشهای «خوب» حقوق بشر مربوط هستند در آنها وجود ندارد.» در غیر این صورت، چگونه می‌توانیم این واقعیت را توجیه کنیم که قدرتهای غربی به روابط خود با به اصطلاح جهان عرب مسلمان ادامه دادند در حالی که این دولتها مشغول نقض علنی حقوق بشر - آن‌طور که در منشور سازمان ملل ذکر شده است - بودند. آیا باید برخی از این عقاید و رفتار متناقض را نتیجه باوری که توسط گروهی از پژوهشگران علوم اجتماعی و شرق‌شناسان حمایت می‌شود بدانیم که براساس آن جوامع مسلمان عاری از هرگونه فلسفه و نظامی ارزشی برای بنیان نهادن حقوق بشر بر مبنای آنها هستند؟ به نظر می‌رسد معیارهایی دوگانه در انتخاب کشورهای که باید محکوم شوند و دیگری که باید مورد چشم‌پوشی قرار گیرند وجود دارند.

آنچه لازم است ایجاد یک فضای جهانی عمومی برای بحث است تا طرفین گفت‌وگو (ملل، احزاب، اتحادیه‌ها، انجمن‌های متفکران، شخصیت‌های مذهبی و غیره) بتوانند اندیشه‌های حقوق، حقوق بشر، حق الهی، حقوق جوامع، حقوق اکولوژیکی، حقوق بقای بلندمدت در کره زمین و غیره را در معرض داوری بگذارند تا ریشه‌های آنها و دیدگاههای مختلف جهانی در مورد آنها به‌خوبی واری شود. در این صورت، سیاست حقوق بشر می‌تواند شناسایی و به اجرا گذاشته شود. چنین گفت‌وگویی می‌تواند طرفهای گفت‌وگو را متوجه مقصدی مشترک درخصوص برخی از حقوق اساسی کند و سرانجام عقیده اکثریت می‌تواند در سراسر ملت - کشورها و ساختهای قدرتی مانند اسلام، آفریقایی بودن، سیاه بودن، آسیایی بودن، شرق (در مقایسه با غرب) و غیره شکل گیرد. این بدین معنا نیست که چنین ساختهایی (اسلام، غرب و غیره) دور افکنده شوند، بلکه بدان معنا است که معیاری برای مقایسه مزایای عملی و اخلاقی آنها فراهم شود. قدرت در اینجا دلالت بر استیلا می‌کند؛ اما اشاره به عالم وجود هم می‌کند، زیرا به حمایت از دلایل خوبی که تشکیل‌دهنده یک قرارداد اجتماعی هستند کمک می‌کند.

ممکن است زمان عهدنامه‌ای جهانی که طرز کارش به نظر جداناپذیر از یک قرارداد اجتماعی جدید می‌آید فرا رسیده باشد. آیا قرارداد جهانی جدید می‌تواند در چارچوب همان نهادها و در ادامه همان رویه‌هایی که طی آنها اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل و عهدنامه‌های بعدی طرح و پذیرفته شدند شکل گیرد؟ به نظر ما، پاسخ باید منفی باشد. با این همه، آیا ما باید از آن نهادها، رویه‌ها و عهدنامه‌ها دست بکشیم؟ به نظر می‌آید در اینجا نیز

پاسخ باید «نه» باشد. کار باید از عهدنامه‌های موجود و در درون سازمان ملل متحد پیش برود؛ سؤال این است که چگونه؟ برخی از تحلیل‌گران پیشنهاد می‌کنند که از درون سنت اسلامی شروع به کار کنیم و اصول و قوانین اسلامی را با حقوق بشر جاری (که سازمان ملل تأیید و تصویب کرده است) تطبیق کنیم. این امر مستلزم تفسیر و شرح دقیق اصول اسلامی و سنتهای فرهنگی و نیز انتخاب نمایندگانی از جانب ملتهای مسلمان است که سنت(های) خود را به‌طور صحیح و موثق می‌نمایانند؛ اما به نظر می‌رسد در این مورد که چه فردی باید به‌طور صحیح و قابل اعتبار نمایندگی هر ملت مسلمان را در سازمان ملل برعهده داشته باشد هیچ اتفاق نظری وجود ندارد. تقسیم‌بندیها چنان هستند که هر انتخابی به‌ناچار واجد درجه‌ای از تعصب و جانبداری از عقیده است.

در اینجا، ایجاد فضای جهانی بدیلی برای بیان عقاید می‌تواند نقشی حیاتی ایفا کند. تصویری از آنچه که ممکن است به‌وجود آید در کنفرانس وین در ژوئن ۱۹۹۳ به‌وقوع پیوست؛ یعنی، در جایی که نظریه‌های سازمانهای غیردولتی به‌گوش عموم رسید. آیا چنین فضای جهانی ایجاد شده از سوی سازمانهای غیردولتی می‌تواند به سازمان ملل راه یابد؟ سؤالی است شایسته طرح. آیا چنین فضایی جهانی می‌تواند طرفداران و نیز مخالفان حقوق بشر جهانی در میان ملل و فرهنگها را به‌عنوان ساختهای سیاسی و تاریخی شامل شود؟ آیا چنین بحثی می‌تواند شیفتگی‌های حقوق بشر را به‌عوض موضوعی مطرح در بین ملت -کشورها به شیفتگی‌ای جهانی تبدیل کند؟ درخصوص جوامع مسلمان، آیا چنین بحثی می‌تواند به اندیشمندان و متفکران کمک کند تا درگیر مشکل حمایت غیررسمی ابرقدرتهای غربی یا چشم‌پوشی از نقض حقوق بشر توسط رژیمهای اقتدارگرایی که بر جوامع آنها حکمفرمایی می‌کنند نشوند؟

دیدگاه ب

در تز ساموئل هانتینگتون دربارهٔ برخورد تمدنها فرض می‌شود که یک غرب یکپارچه به مقابله با یک تمدن اسلامی یکپارچه که مخالف حقوق بشر «غربی» است به‌پا می‌خیزد. این تز کاملاً نادرست است. دیدگاه الف منعکس شده در بالا به‌طور کلی خط هانتینگتون را دنبال و فرض می‌کند که یک تقسیم‌بندی دوگانه فرهنگی وجود دارد: غرب؛ مکانی که حقوق بشر به آن

تعلق دارد و جهان اسلام؛ جایی که حقوق بشر در آن بیگانه است. در این دیدگاه سؤال نمی شود که آیا بحثی در داخل عربستان سعودی پیش از اینکه سفیر این کشور در سازمان ملل از رأی دادن به اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل امتناع ورزد یا قبل از آنکه نمایندگان این کشور «بیانیه قاهره» را - که حقوق بشر را تضعیف می کند - تصویب کنند صورت گرفت یا خیر؟ موضع رسمی عربستان در خصوص حقوق بشر هیچ گاه در معرض بحث آزاد در بین عربستانی ها قرار نگرفت. برای آنکه تصمیم بگیریم آیا حقوق بشر بین المللی در بین کشورهای مسلمان جایی دارد یا نه، سؤال مناسب این است: آیا این اصول به طور کافی مشکلات واقعی حقوق بشر را که مردم کشورهای اسلامی با آنها مواجه اند مورد خطاب قرار می دهند یا خیر؟ و آیا قواعدی به وجود می آورند که اگر رعایت شوند ستمدیدی و تجاوز به حقوق افراد را کمتر کنند و حتی از بین برند یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، چگونه است که کاربردشان می تواند علیه منافع مسلمانان باشد؟ و چگونه این امر به نفع قدرتهای بزرگ خواهد بود؟ این بدان معنا نیست که اصول جاری حقوق بشر باید مطلق در نظر آیند. البته اگر معلوم شود که این اصول مؤثر و سودمند نیستند، باید آنها را کنار گذارد یا تغییر داد؛ اما به هر حال، نباید آنها را براساس شعارها یا کنایه ها و اشارات مورد آزمایش قرار نگرفته، بر مبنای پیش داوری و صرفاً با این ادعا که منافع و ارزشهای غربی را حفظ می کنند رد کرد.

باید بر قوانین و رویه جزایی تأکید ورزیم، زیرا شواهد موجود در مورد نقض حقوق بشر در جوامع اسلامی به طور چشمگیری مربوط به این زمینه حقوقی است. چه هدف استعمارگرایانه نوینی برآورده می شود اگر به یک فرد مسلمان تضمین ماده ۹ اعلامیه حقوق بشر در برابر بازداشت مستبدانه، یا در زمان دستگیری، حق مطلع شدن از دلایل بازداشت داده شود، یا فوراً اتهامات جزایی به وی گفته شود، یا بلافاصله در برابر یک قاضی آورده شود و حق رفتن به دادگاه در یک محدوده زمانی عادلانه و مقرون به دلیل یا، در غیر این صورت، حق آزاد شدن از بازداشتگاه داده شود؟ غرب در مهم دانستن حق مسلمانان (تحت ماده ۱۰) در خصوص رفتار مناسب و توأم با احترام به شأن انسانها در حین بازداشت، کدام قدرت طلبی را دنبال می کند؟ و آنجا که (تحت ماده ۱۴) به مسلمانان حقوق برخوردار شدن از دادگاههای عادلانه و عمومی توسط دیوان محاکمات منصف و بی غرض همراه با تمام اقدامات لازم برای حفظ مقررات، حق بی گناه فرض شدن تا زمانی که گناهکاری به اثبات برسد و حق استیناف از محکومیت داده می شود کدام نظام نابرابری را دامن می زند؟ هدف از این اصول، جلوگیری از بدرفتاریهایی

است که در نظام‌های قضایی جزایی در کشورهای مسلمان رایج است و هر اقدامی در جهت رعایت هر چه بیشتر این اصول رنجهای مسلمانان را کاهش می‌دهد. هر چند قرار بود که کنفرانس بر آرا و افکار مسلمانان تمرکز کند، ولی در خلال آن، مباحث مربوط به سیاست حقوق بشر در جوامعی که اسلام در آنها حضور ندارد یا در اقلیت قرار دارد (از جمله تبت، زیمبابوه، فرانسه، کانادا و امریکا) با بحث‌های رایج در درون جوامع اسلامی مقایسه شد.

حقوق بشر در خاورمیانه

مقاله‌ای که نگارنده در این کنفرانس تهیه کرده بود «حقوق بشر در خاورمیانه» نام داشت. نقطه تمرکز این مقاله مسئله حمایت از حقوق بشر و قابل اجرا بودن اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل در منطقه خاورمیانه است. گرچه اتفاق نظری کلی درباره نیاز به قراردادهای بین‌المللی حقوق بشر پدیدار شده است، اما تعداد معدودی از ممالک خاورمیانه مایل هستند که خود را درگیر بحث درخصوص وضع حقوق بشر در جوامع خود و طرح مکانیزم کلی لازم برای حصول اطمینان از آزادیهای خاص کنند. دلیل عمده این عدم تمایل دولت‌ها نگرانی آنها از بابت آن است که یک توافقنامه جهانی، آزادی عمل آنها را محدود ساخته، حاکمیت‌شان را تهدید کند. بنابراین، در عوض تلاش برای حفظ حقوق ملتشان و حقوق تمام افرادی که در درون مرزهای آنها به سر می‌برند، ادعا می‌کنند که قرارداد حقوق بشر جهانی که غربی‌ها مبتکر و حامی آن هستند به عنوان ابزار سیاست خارجی قدرتهای بزرگ برای مداخله در امور داخلی کشورهای خاورمیانه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر به قربانیان تهاجم در خاورمیانه کمکی نکرده است و جامعه بین‌المللی نیز قادر نبوده است که از تمام اعضایش در مورد احترام به حقوق بشر تضمینی بگیرد؛ به طور مثال، مدارک گردآوری شده توسط سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر نشان می‌دهد که هزاران نفر بر اثر حملات نیروهای نظامی عراقی جان خود را از دست داده‌اند. سیاست‌های وحشیانه عراق گروه بی‌شماری از شیعیان و کردها را ناگزیر ساخته است تا از مرزهای این کشور عبور کرده، در اردوگاه‌های پناهندگان در قلمرو ترکیه و ایران سکنا گزینند. بیش از صد هزار کرد به عنوان پناهنده به این دو کشور رانده شده‌اند و این وضع تا کنون نیز ادامه دارد. آیا جامعه بین‌المللی به وضع آینده آنها اعتنایی کرده است؟ آیا امکان بازگشت تمام پناهندگان به خانه و دیار

خود فراهم شده است؟ آیا دولت عراق را مجبور کرده است که جوابگوی این نقض حقوق بشر باشد؟

درخواست اصلی مردم خاورمیانه عموماً توزیع برابرتر قدرت و ثروت، و عدالت اجتماعی است. آشکار است که مشکل نقض حقوق بشر در برخی از جوامع خاورمیانه (برای مثال، عربستان سعودی که مردم آن در واقع هیچ حق سیاسی ای ندارند) به خودی خود حل نخواهد شد و تنها با مداخله و فعالیتهای دیپلماتیک قدرتهای خارجی نیز برطرف نخواهد شد. حل این مشکل مستلزم توافق بین مردم هر ملت و دولت مربوطه است. برای پایانبخشیدن به بی ثباتی سیاسی، دولتها هیچ حق انتخابی ندارند مگر آنکه با اتخاذ سیاستهای اصلاحی در زمینه آموزش و پرورش، بهداشت، کنترل جمعیت و حفظ محیط زیست در جهت رفاه حال اتباع خود سرمایه گذاری کنند. در شرایط نیاز مبرم به سیاست برابرسازی اجتماعی - اقتصادی، اختلافهای سنتی بین مناطق مرکزی و حاشیه ای کشور و بین طبقات مرفه و محروم باید به طور چشمگیری کاهش یابد تا احتمال بروز شورشهای خشونت بار به حداقل برسد. فرض بر این است که با جبران نابرابریها در سطوح توسعه اقتصادی استانها و مناطق مختلف، دولتها قادر می شوند بزرگترین عوامل ساختاری موجد اختلافها و درگیریهای داخلی را از میان بردارند. شکی نیست که مطابق با اصل تساوی و امنیت برابر، امنیت هر فرد پیش شرط امنیت افراد دیگر جامعه است. بدون تغییر عمده سیاسی و بهبود زندگی اقتصادی گروههای محروم و بدون احترام گذاشتن به حقوق اساسی تمام اعضای یک جامعه درگیریهای فعلی ادامه خواهد یافت و در آینده نیز برای ممالک منطقه خاورمیانه مزاحمتهایی ایجاد خواهد کرد.

با فرض اینکه کلید راهگشای سطوح بالای توسعه اقتصادی، ثبات سیاسی است، دولتهای مرکزی باید در زمینه های اقتصادی و سیاسی با تضمین حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای تمام افراد در سراسر قلمروشان، اعتماد به نفس و اطمینان بخشی در افراد برانگیزند و نیز ملت خود را براساس طرحی بلندمدت برای توسعه پایدار و برابرساز هدایت کنند. از آنجا که تلاشهای غربی برای «حل» مشکلات اقتصادی و سیاسی خاورمیانه همیشه منجر به شکست شده است، باید ضمانتی وجود داشته باشد که قدرتهای خارج از منطقه نتوانند از مسئله حقوق بشر به عنوان دستاویز مداخله در امور داخلی کشورهای منطقه استفاده کنند. کاملاً روشن است که بررسی سیاستهای دولتی باید با در نظر گرفتن منافع و اهداف طرفین (یعنی دولتهای محلی و ملت‌هایشان) انجام گیرد و تصمیمات مربوط به مسائل حقوق بشر باید با توجه به آنچه مورد نیاز است و آنچه با اصول اسلامی در جوامع مسلمان خاورمیانه سازگار است اتخاذ شود.